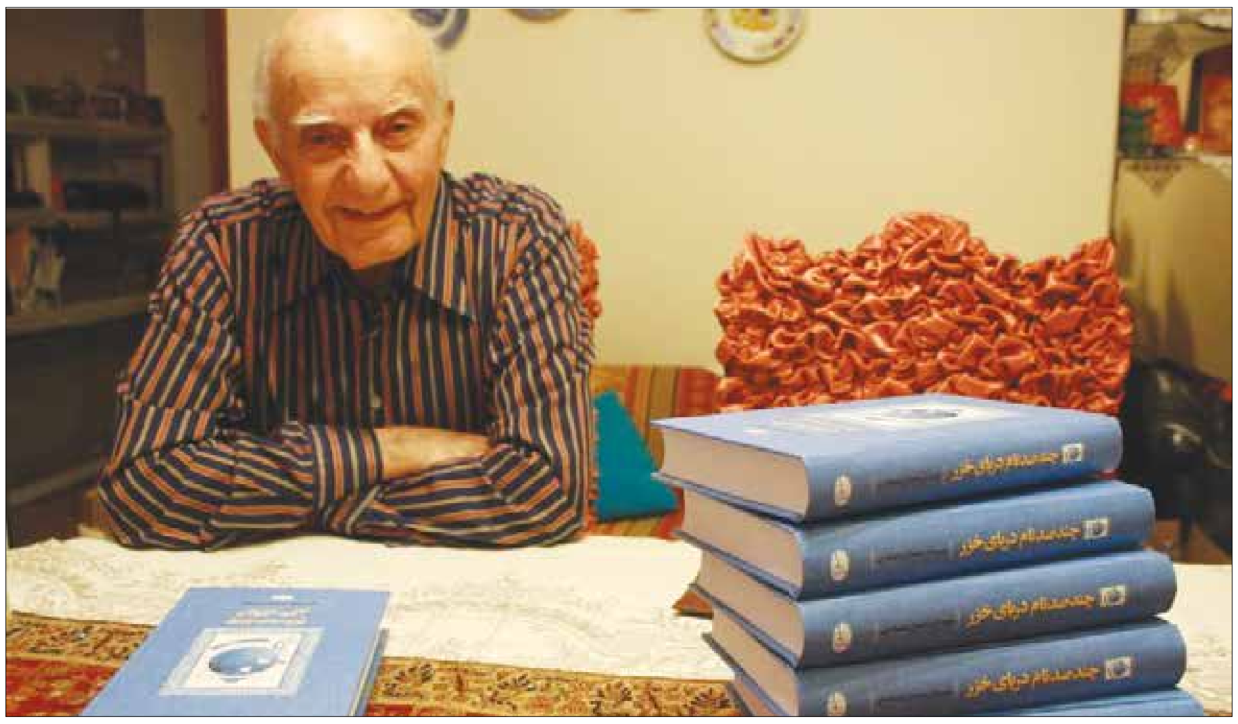

عکس: یوسف علیخانی

از اهالی بهار بود و در بهار هم رفت

روایت وداع با عبدالرحمان عمادی، پژوهشگر و ایران پژوه تازه درگذشته

یوسف علیخانی
نویسنده
و مدیرمسئول نشر آموت

۱ سوم خرداد ۱۳۸۱ با تلفن دوست خوبم «محسن فرجی» از خواب پریدم. مختصر و گریان گفت «ساعد، بیمارستان مهراد است.» و نفهمیدم چطوری خودم را به بیمارستان مهراد در خیابان مطهری رساندم و دیدم که حسین رحمانی و دکتر سعید فارسی و محسن فرجی، هر سه تا در خود فرو رفتند و گریه دارد آنها را می‌خورد. محسن تا مرا دید، دوید و بغلم کرد و سرش را گذاشت روی سینه‌ام و بلند گفت «ساعد رفت یوسف. ساعد رفت. دیگر ساعد فارسی نداریم.» و گریه امانش نداد.

همان غروبش با خودرو حسین رحمانی راهی رحیم آباد رودسر شدیم؛ من و محسن فرجی و رضا هدایت و شهرام غلامپور. شب را در قزوین ماندیم و صبح به رحیم‌آباد رسیدیم که همزمان با ما (پیش و پس) دوستان دیگر این نقاش، شاعر و این نویسنده و این استاد دانشگاه و متفکر از قزوین و تهران رسیده بودند و مراسم تشییع پیکرش با سوز و گداز برگزار شد. بعد هم تا مدتی یادداشت‌های احساسی و هیجانی در روزنامه‌ها و مجلات می‌نوشتیم که چکار کنیم با ماترک استاد و هر کسی چیزی می‌گفت. یکی می‌گفت من پیگیر نقاشی‌هایش می‌شوم. یکی می‌گفت شعرهایش را جمع می‌کنم. یکی می‌گفت داستانک‌هایش را جمع می‌کنم و یکی می‌گفت نظرات درباره او را جمع می‌کنم و... از آن تاریخ تا امروز که هفده سال می‌گذرد تنها یک فیلم مستند درباره ساعد فارسی دیدیم و گمان نکنم خیلی‌های ما (شاگردان و دوستان و خانواده‌اش) از روز تشییع تا امروز حتی سری به گورستان شاعرانه رحیم‌آباد زده باشیم.

۲ شانزدهم خرداد ۱۳۸۶ بود که مرتضی کربلایی لو زنگ زد و گفت «یوسف! سعید رفت.»

این که چطور شد رفت و «اون که خوب بود» و این حرف‌ها ماند تا بروم دنبال مرتضی و دوستان مشترک دیگرمان «افشین نادری» و «کامران محمدی» که بین راه حرف بزنیم از سعید که با ماشین من راندیم تا برسیم به قم و تشییع پیکر سعید.

«سعید موحدی» پژوهشگر فرهنگ عامه بود و با افشین نادری چند پروژه مشترک کار کرده بودند و کلی تحقیق و پژوهش منتشرنکرده هم داشت و این اواخر جدا از مدیریت بخش فرهنگ مردم مجله ادبی قابیل، شنیدم چند رمان نیمه تمام هم داشت و کلی داستان کوتاه قابل انتشار.

مراسم تشییع‌اش باشکوه برگزار شد و باورنکردنی. بعد هم مراسم ختم و یادبودش و مدام گپ و گفت دوستان و حتی گفت‌وگوی مطبوعاتی درباره آثار بازمانده زنده‌یاد که هر کسی یک گوشه کار را بگیرد و به سرانجامی برساند که تا این تاریخ که دوازده سال از آن زمان می‌گذرد، حتی هیچ کدام‌مان سراغی از همسر و تنها پسرش نگرفتیم که چکار می‌کنند. غمگین هستند آیا؟

۳ سیزدهم اردیبهشت ۱۳۹۰ بود که زنگ در خانه‌مان را زدند. همسایه دیوار به دیوار استاد «عربعلی شروه» بودم؛ نقاش و مترجم سرشناس. «رضا هدایت» رفیق نقاش‌مان بود که خواهرزاده استاد شروه هم بود: امروز تشییع پیکر شروه است در خانه هنرمندان!

یادآوری اینکه دو روز قبلش جلوی در شهرک دیدمش و گله از اینکه چرا در جلسات نظامی‌خوانی و شاهنامه‌خوانی شرکت نمی‌کنی و بعد هم عکس مشترکی که از او و همسر مهربان سفالگرش در آبنمای وسط شهرک فرهنگیان گرفتم به یادگار، بماند. گفته بودم نمایشگاه کتاب را که تمام کنم در جلسات هفتگی کلاسیک خوانی‌شان شرکت می‌کنم. و حالا روز دوم نمایشگاه کتاب تهران بود و اوج شلوغی‌ها و خبر درگذشت عربعلی شروه.

صبح دیرتر رفتم به نمایشگاه و خودم را رساندم به خانه هنرمندان و یکی از کسانی بودم که داد سخن دادم که عربعلی شروه فقط عربعلی شروه نبود؛ یک آدم زمینی نبود و او فراتر و وراتر از شناخت من و ما بود و بسیاری از نوع نگاهش و نقاشی‌هایش و حتی انتخاب‌هایش برای ترجمه در حوزه نقاشی و طراحی گفتم و اظهار امیدواری کردیم که آثار بازمانده استاد روی زمین نماند و بزودی شاهد انتشار آنها لااقل در یک مجموعه کتاب باشیم.

از آن تاریخ تا امروز، فقط گاهی نقاشی رستم و سهرابش را بر دیوار شهرک فرهنگیان می‌بینم و هر بار که یادش می‌افتم خجالت می‌کشم.

۴ و حالا بیست و پنجم اردیبهشت ۱۳۹۸. یعنی کمتر از ده روز قبل. بابک عمادی، پسر استاد «عبدالرحمان عمادی» محقق و شاعر و وکیل و ایران پژوه، در واتساپ پیام می‌دهد که «سلام آقای علیخانی. من چهارشنبه رودسر خواهم بود. شاید روزهای پایان عبدالرحمان عمادی باشد. اگر مایل هستید تماس می‌گیریم. بابک»

این وقت سال همیشه در روستای زادگاهم هستم؛ یک جور پناه گرفتن و زندگی واقعی در میان کلمه‌ها و با کلمه‌ها. یاد قبل از عید می‌افتم که گفتند استاد سکته کردند و آمدم زنگ زدم اما پاسخی نگرفتم و گفتند نمی‌توانند صحبت کنند. ماند تا روز اول نوروز امسال زنگ زدم که خانمی گوشی را برداشتند و گفتند استاد خواب هستند. تأکید هم کردند شماره‌تان را بگذارید، بیدار شدند حتماً زنگ می‌زنند.

و زنگ نزدند البته. که همین هفته قبل فهمیدم نمی‌توانستند زنگ بزنند و بعد از جشن تولد پارسال که سکته می‌کنند، حافظه‌شان را از دست می‌دهند و گویی تولد دیگری را آغاز می‌کنند در آغاز نود و چهار سالگی‌شان.

بعد که پیام آقا بابک را گرفتم، نگاه کردم به تقویم. دیدم دوشنبه است. جوری برنامه‌ریزی کردم که چهارشنبه رودسر باشم. و صبح علی‌الطلوع بلند شدم و سهمیه نوشتنم را نوشتم و ماشین را روشن کردم و راه افتادم.

نرسیده به رشت، نزدیک ورودی سنگر بودم که زنگ زدم به آقا بابک. گفتم نزدیک هستم. تعجب کرد. از تعجبش، تعجب کردم. خب خودش گفته بود. دوباره و سه باره پیامش را خواندم که شاید من اشتباه متوجه شدم. گفت خودش و خواهرش سیما (که آلمان زندگی می‌کند) و مانی و ژاله و آقا ابراهیم کنار استاد هستند. اصرار کردم که دارم می‌آیم و گفتند خواهرشان دوست ندارند کسی پدر را در این وضعیت ببیند. شوکه شدم. همان جا ماشین را زدم کنار. کنار داغی و شرجی بوته‌های تمشک. صدای جیرجیرک‌ها امان نمی‌دادند. دوباره زنگ زدم که «یعنی چی آقای عمادی؟ من می‌خواهم بیایم.» گفتند «نمی‌شود» و بعد هم تأکید کردند «این چند روز احتمالاً مجبور می‌شوید بیایید.»

چند ساعتی در رشت گذراندم که شاید زنگ بزنند که بروم اما خبری نشد. با غم بسیار راندم سمت قزوین که بروم الموت و بنشینم دوباره در غارم. مدام هم در راه نگاهم به کتاب‌های جدید استاد «عنایت‌الله مجیدی» بود که برای استاد «عبدالرحمان عمادی» برده بودم؛ دیلم‌نامه و الموت‌نامه.

رسیدم قزوین. ساعت نه شب رسیدم خانه پدری و کنار پدر و مادرم داشتم چایی می‌خوردم که دیدم بابک زنگ زده. چند بار زنگ زدم اما خبری نشد. تا اینکه درست ساعت ۲۲:۲۹ دقیقه پیام بابک رسید: عبدالرحمان عمادی پرمکوهی ساعت ۹:۲۵ دقیقه درگذشت.

همین.

یخ کردم. لپ‌تاپم در روستا مانده بود. به برادرم منصور زنگ زدم که صبح برود میلک و برایم بیاورد. خودم هم ماشین را روشن کردم و راندم تا تهران. همان شب گشتم و کلی عکس از استاد پیدا کردم و برنامه‌ریزی کردم که پوستر و بنری برای درگذشتش آماده و چاپ کنم و همراهم ببرم؛ بنری از عکس آقای عمادی و کتاب‌هایش که مردم شهرش لااقل جلد ده کتاب منتشر شده این ایران پژوه را ببینند. مدام پیگیر زمان دقیق تشییع بودم که گفتند تا پسر بزرگ‌شان آقا سیامک از کالیفرنیا بیاید، می‌شود شنبه.

و جمعه راندم تا رودسر. تمام شب با فرزندان استاد (بابک و سیما) و برادرزاده‌های استاد (ابراهیم و مانی و ژاله) و دختر خوانده‌شان (سرور) حرف از آثار برجای مانده از استاد زدیم که آیا می‌دانید این ده جلد کتابی که از ایشان منتشر شد، فقط مقدمه‌ای بود برای انتشار آثار اصلی‌شان؟ (مجموعه ۱۵ جلدی ضرب‌المثل‌های دیلمی/ مجموعه ۵ جلدی قصه‌های مردم دیلمستان/ مجموعه اشعار او که تاریخ ما را از ایران باستان تا دوران معاصر به نظم درآورده‌اند/ مجموعه مقالات گاهشماری علوی/ مجموعه لغات دیلمی/ مجموعه اسناد و مدارک سازشناسی از ایران باستان تاکنون و...) که احساس کردم تنها از بخشی از این آثار مطلع هستند و در تعجب ماندم.

ماندم که وقتی بودند در ده سال، توانستیم ده کتاب‌شان را به سرانجام برسانیم، حالا که استاد کلمه‌ها، کلمه شده و دیگر نیست...

عجیب اینکه همه این اهالی در بهار، کلمه شدند و امیدوارم با رفتن‌شان، کار ما تمام نشود که آدمی فراموشکار است و خیلی زود، گرفتار نسیان می‌شود.

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری در خانه‌های سفید قرار دهید که هر رقم در سطرها، ستون‌ها و مربع‌های کوچک ۳ در ۳ یکبار دیده شود

۳۱۱۴

آسان

		۹	۸	۳		۴	۵	
				۱		۸	۳	
		۲	۷					۱
۸	۶	۵						
۴								۹
						۵	۱	۴
۱					۵	۳		
	۴	۳		۶				
	۵	۶		۹	۳	۲		

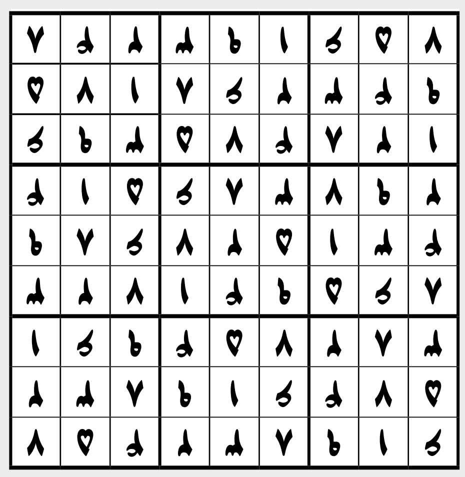

متوسط

	۴		۱			۸	۹	
۷					۹			۳
۲				۵				
	۶			۴				۱
		۲	۷		۸	۴		
۱				۲			۳	
				۹				۶
۶			۵					۸
	۵	۳			۱		۲	

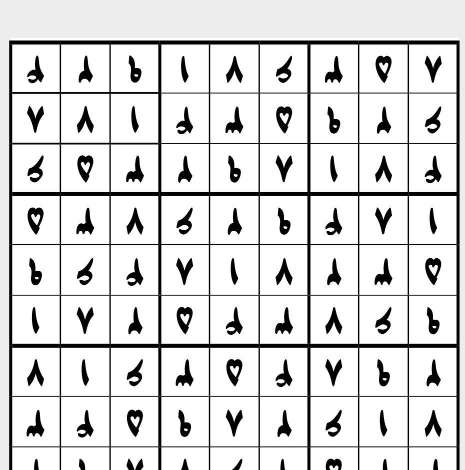

سخت

		۹		۵		۳		
	۶						۲	
۲			۷		۴			۹
	۴						۹	
۳		۷	۹		۶	۵		۱
	۸						۷	
۶			۸		۷			۴
	۳						۱	
		۸		۳		۶		

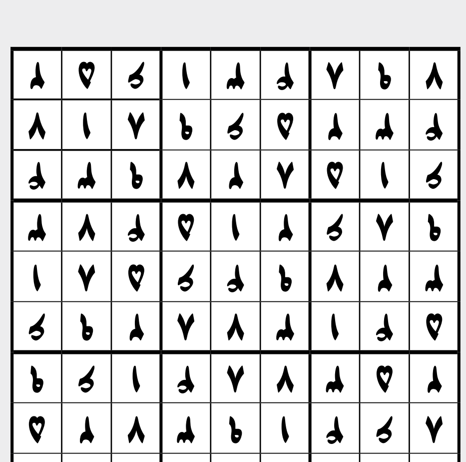

یک جدول با دو شرح

جدول روزنامه *ایران* دارای دو «شرح عادی و ویژه» است. در صورت تمایل به حل دو شرح ابتدا یکی از شرح‌ها را با مداد حل کرده و سپس با پاک کردن جواب شرح اول، به حل شرح دوم بپردازید.

۷۰۶۸

جدول عادی

افقی:

۱- کفش لاستیکی- روشی برای درمان سرطان یا تخفیف موقت آن
۲- شرکت رایانه‌چینی- اشاره رمزگونه به شخص ثالث- درخت زینتی
۳- ژرف- آثار عوارض طبیعی جو- معلم به انگلیسی
۴- یار «لورل»- پایتخت فراری- روش فرنگی
۵- الهه خورشید- سبز مایل به خاکستری- محل ملاقات
۶- گروه ویژه- جزو نماز- خالص
۷- همان «یورش» است- فرزند نتیجه- تنوره
۸- آهنگ موزون- فرشته مورد غضب- سومین خودرو ملی
۹- شجاع و مبارز- بخش عمده شن و ماسه- جوی
۱۰- شهری در استان «آذربایجان شرقی»- شهر روی آب- اولین روز هفته
۱۱- دیشب- هدیه فرستادن- کدو تنبل
۱۲- مقام قهرمان- کاغذ چاپ- باج گیری
۱۳- صفت دانش آموز درس خوان- دست درازی- خورشید
۱۴- ضرر- پس و پشت- شیرینی سنتی
۱۵- کالای بازرگانی- وطن

عمودی:

۱- یکی از دو تیمی که اوایل همین ماه موفق شد جواز حضور در فصل بعد لیگ برتر کشورمان را کسب کند- جراحت
۲- گونه‌ها- شهری حومه «لاریجان» آمل- راهب
۳- ماشین خاک برداری - شهری در استان «البرز» - نی توخالی
۴- شب روستایی- یک دهم- راوی- ضد «همگرا»
۵- مرکز تولید انجیر در «ترکیه» - ورزشی بین‌المللی - نوعی گیره مو
۶- سرازیری - درجه و مقام- رنگ کبود
۷- کمک- ریحانه قرآن- بالاترین نقطه
۸- داروی زخم- پر شده - چند وزیر
۹- هنرپیشه چینی- نامعلوم - میراب
۱۰- تخلص «مهدی اخوان ثالث»- ابزاری شبیه چکش- خون‌بها
۱۱- حرف نشانه مفعول- مسئولیت پذیری- میخ ستبر یا تکه آهن زیر کوبه در
۱۲- آغاز شده- جنبش خفیف - بین آذری- رطوبت ناچیز
۱۳- بلادرنگ- کنگره سر دیوار - برادر
۱۴- شاگرد!- جوش صورت- توشه، خواربار
۱۵- درخت تسبیح- از آثار تفریحی توریستی استان «گیلان» در ۲۰ کیلومتری جنوب رحیم آباد

جدول ویژه

افقی:

۱- خاکه سرب- فیلمی از «جهانگیر جهانگیری»
۲- مستمری- توانایی- شهری حومه «کاشان»
۳- بیوه- مجاور- کانال تلویزیونی
۴- در مرتبه یکم- همسر مرد- جمع منت
۵- هنوز قاچ نشده!- سهامداران- پرنده خوش آواز
۶- باد کشنده- شهری در استان «یزد»- شکافتن قبر
۷- الا- ماده‌ای در پزشکی- رایانه همراه کوچک
۸- کلمه افسوس- ینگه دنیایی- پیروز
۹- فهمیدن- موضوع و متن- مظهر سبکی
۱۰- بدنام- موکت- شهر قدیمی استان «اردبیل»
۱۱- ماشین دوخت- برگه‌های شرکتی- فیلمی از «دارن آرونوفسکی»
۱۲- بالاترین نقطه- تپه کوچک- سرودن و سرایندگی
۱۳- دریاچه «قزوین»- کامپیوتر- خورشید
۱۴- شهری در استان «کردستان»- ورزش «نادال»- ملی‌پوش سابق «نیجریه»
۱۵- شاعر عهد طاهریان و صفاریان و معاصر عمرو لیث صفاری- پرداخت صحنه

عمودی:

۱- اثری دیدنی مربوط به دوره قاجار در شهر «همدان» - اندوه سخت
۲- پسر مازنی- عضوی بین سر و تن- از شرکت‌های صوتی تصویری
۳- ضمیمه- حیران- بد و زشت
۴- خمره بزرگ- سنگی شبیه عقیق- یک‌ویک- نوعی شترمرغ
۵- سیاهی لشکر فیلم‌ها- کشوری در قاره سیاه- به غیر از
۶- بستنی چوبی- ژانری برای فیلم- کشیده شده به‌جایی یا بسوی چیزی
۷- فحش - عدد فوتبالی - فرمان شلیک!
۸- رؤسا - ملیح و جذاب - حلال رنگ
۹- اندیشه- چستی و چالاکی- سلیقه‌ها
۱۰- از طبقات ساختمان- همراه «عروس»- فراموشی
۱۱- شهری در «فرانسه»- انتقال دهنده- مترسک
۱۲- خدای هندی- ورم- گذرگاه- نمی‌شنود
۱۳- ضایع و بیهوده- برشته شده و سوخاری- تصدیق بی ادبانه
۱۴- سایت‌های کلاهبردار- دربایست- اتصال و پیوستگی
۱۵- گوسفندزاده - اثر «گونتر گراس»

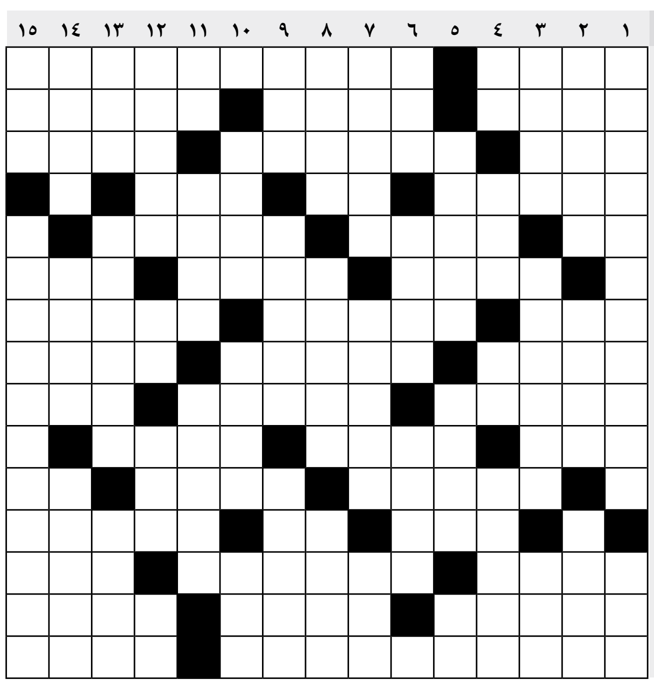

حل جدول عادی شماره ۷۰۶۷

حل جدول ویژه شماره ۷۰۶۷